

بررسی آنچه  
در بارهٔ نیما  
گفته شده

آیا در شعر سبک  
آذربایجانی  
وجود دارد؟

- چگونگی «انگلیس» روی صحنه آمدن
- در بارهٔ «پنج نمایشنامه»
- دو شعر از لنگستون هیوز
- ضرورت تدوین فلکدور

- سخنی در بارهٔ  
فرخی بزدی
- سبزه در سبزان -  
محمد حقوقی

## سنن و نوآوری در هنر

یکی از وسایل مهم و در عین حال مباحثه انگیز شعر معاصر مسئله رابطه سنن و نوآوری است.

ما همگی ضمن اینکه به تاریخ تمدن و هنرمندان کلاسیک خود و آثار هنری ارزنده و جهانشمول آنان احترام عمیق احساس میکنیم، در عین حال ضرورت نوآوری را برای تکامل هنر خویش لازم میدانیم. در اینصورت موضوع مباحثه ما بین سنن و نوآوری را چه سان باید تاویل کرد؟

بمقیده من، علت اصلی این امر در آنستکه ما نوآوری را که کیفیت تازه و جاننداری است غالباً اشتباهی درک میکنیم و آنرا عموماً بصورت حرکتی که در نقطه مقابل سنن کلاسیک قرار میگیرد، تصور میآوریم.

بطوریکه از تاریخ ادبیات جهانی و همچنین از تاریخ ادبیات ملی بخوبی بر میآید نوآوری در تمام دورهها یکی از عوامل بسیار مهم پیشرفت و تکامل ادبیات بوده است. سخن سراپا نیکی اکنون نام شاعر و هنرمند کلاسیک بر خود دارند، در عصر خود همگی نوآور بودهاند.

هرگاه فضولی یا حافظ شعر قبل از خود را با اشتیاق تکامل برحمله نوی ارتقا نمیدادند و موفق به نرم کردن زبان شعر و تبدیل آن به سلاح اعجاز آور بیان نظریهترین احساسهای تفزلی و عالیترین اندیشههای فلسفی نمیکشتند، هرگز نمی توانستند فضولی یا حافظ باشند. و اگر سایر با اتکا به موقعیتهای دموکراتیک شعر هجوهای بر مفهوم خود را در زبان خلق عرضه نمیدادند، نمی توانست سایر باشند. فضولی و حافظ و سایر هر سه شاعر نو آور بودند، هرچند آنان در زمان خود عنوان نوآور را نکرده اند با اینهمه این وظیفه تاریخی را با فروتنی تمام بانجام رسانده اند. آنها با خواستهای متزلی عصر و زمان خود همگامی داشته و از این رهگذر راههای نوین برای نوآوری را در شعر بوجود آورده اند.

البته باز کردن يك راه جدید بمراتب مشکلتر از رفتن از راه کهنه است. مشکل است برای آنکه نوآوری هر قدر هم جامع و مشرقی باشد، یکباره مورد پذیرش و ستایش قرار نگیرد و با مقاومت و مخالفت خفیف یا شدید روبرو میشود. هنرمند حقیقی با بر کنار ساختن این قبیل مقاومتها راه خود را ادامه میدهد. ادبیات رئالیستی باقتضای ماهیت خود ادبیات نو آور محسوب میشود. با این وجود این ادبیات به سنن ادبی بعنوان منبع تغذیه بزرگ و گرانبهای میبکشد و بهین جهت هم در این ادبیات مفهوم سنن و نوآوری همواره بهلوی هم قرار دارند...

اقتباس و ترجمه م. نوید



بوجار  
عکس از:  
حمید قناری



# فولکلور و ضرورت تدوین آن

در حاشیه فعالیت های فولکلوریک مهد آزادی آید بدینست  
گاهگاهی در اطراف این امر صحبت شود و ضرورت تدوین این  
آثار برای آندسته از خوانندگان که موضوع برایشان نازکی دارد  
توضیح داده شود. ضمناً در این مقاله بحث مختصر و محدودی هم  
پسوان مقدمه برای آغاز بررسی های علمی درباره فولکلور  
خواهیم داشت.

فولکلور یا فرهنگ عامه یا مدنیت خلق یا آن قسمت  
از فرهنگ و مدنیت جامعه اخلاق می شود که طی قرون و اعصار در  
محیط های عامیانه ایجاد و منتشر شده است. واژه امراً موجود  
بعضی از این آثار و آداب و عقاید و فنون، دانشمندان و خواص  
بوده باشند. در هر صورت طوری بین توده های مردم شیوع و انتشار  
یافته است که تفکیک این قسمت از آنچه خود عوام الناس ایجاد  
کرده اند بسیار مشکل خواهد بود.

پس ملاک فولکلوریک بودن یک اثر، ناشناختگی موجود  
آن نیست بلکه شیوع و انتشار شفاهی آن اثر است بین عامه مردم  
در زرفای زمان و بهیچای مکان. و با این تعیین، امروز هم فولکلور  
مثل یک پدیده زنده اجتماعی می تواند به حیات خود ادامه دهد.  
اگر ترانه ای آند روز بین مردم رواج یابد که مثل ترانه های از نوع  
'بری باخ' جاودانی شود، در حقیقت بگنجینه موسیقی خلق وارد  
شده و بصورت فولکلوریک درآمده است. همچنین اگر  
روزی نغمه های حیدر بابا را آندقدر «عاشق» ها تکرار کرده باشند  
که مانند سرودهای اصلی «کرم زمان» مکان را تسخیر نموده باشد،  
آزور می توان حیدر بابا را در مجموعه های فولکلور مومیایی کرد.  
مدنیت خلق شامل رشته های گوناگون خواهد بود: ادبیات، علوم،  
حقوق (عرفها و مراسم و عادات) طب و تعلیم و تربیت، هنرهای  
زیبا... تقریباً همان تقسیم بندی های متداول علوم و معارف را در  
اینجا هم می توان صدق داد.

تدوین فولکلور هم هدف است و هم وسیله. امروز در تمام  
دنیا این نمونه ها و آثار را جمع آوری می کنند تا قسمتی از فرهنگ  
بشری که از اعماق تاریخ ریشه گرفته و از سینه های بسینه ای منتقل شده، در  
سینه های پر اضطراب انسانهای قرن بیستم برای همیشه مدفون نگردد.  
از این نظر تدوین فولکلور فی نفسه هدف است.

اما وقتی تدوین شد، نوبت بهره برداری های علمی از این  
منابع بکر فرا خواهد رسید. و باین اعتبار، فولکلور وسیله  
است برای بررسی خصوصیات فکری و مادی اجتماعات بشری و  
تحولات در طرز زندگی، آداب و اخلاق، خلاقیت هنری، تکنیک  
و معتقدات آنها. در میان این آثار گاهی فسیل هایی از اجتماعات  
بشر اولیه بهیچ نیست بدست آید. همینطور فسیل ها و آثار باقیمانده  
از چادر نشینی و چوپانی، عصر فئودالیته و بالاخره اعصار جدیدتر  
برای علماء قابل تشخیص خواهد بود.

فولکلور روزه است بدنیای تاریک گذشته های بشر و نمودار  
در بدنها، جنگ و ستیزها، دردها و شادیها، و نحوه زندگی و  
تفکر او که همواره در مسیر تحول بوده و به همراه خود، مدنیت  
خلق را نیز دچار تحول ساخته است. فولکلورشناسی از فسیل شناسی  
بسیار مشکل تر است چون می دانیم که اساساً در علوم انسانی برخلاف  
علوم مادی با عناصر بسیار پیچیده و مبهمی روبرو هستیم. یک فسیل  
معمولاً دچار تغییر شکل نمی شود و همان صورت اولیه خود را حفظ  
می کند در صورتیکه آثار و نمونه های فولکلور ممکن است بازها  
دگرگون شده باشد. و جستجوی یک نمونه اصل، گاهی سالها طول  
می کشد و به نتیجه هم نمی رسد. درممالک پیشرفته بودجه ها و سازمان  
های مجهزی جهت این مطالعات اختصاص داده می شود. ولی متأسفانه  
در اینجا اغلب کوششها بصورت فردی بعمل آمده است و یکی دو قرن  
پیشتر نیست که معمول گردیده. متون قدیمی ما هم فقط در حدود  
شرب المثل ها و احياناً بعضی افسانه ها است (افسانه های «دده قورقود».)  
بنابراین نه تنها قسمت های ادبی این فولکلور تا کنون  
جمع آوری نشده است. انواع ادبی هم - که بسیار غنی و پرمایه اند -  
بشکلی منظم و همه جانبه مورد مطالعه قرار نگرفته اند. این ادبیات  
شفاهی را می توان به انواع، افسانه های حماسی و غنائی - قصه های  
کوتاه - باطنیها - قوشماچاها - قطعات شاعرانه بدون وزن - تصنیفها  
- ترانه های گوناگون در ستایش طبیعت و ترسیم زندگی - شرب المثل  
ها و بالاخره معماها تقسیم کرد.

یکی از خصوصیات این ادبیات شفاهی، وسعت دامنه آثار  
و نمونه ها است. شاید در هیچ فولکلور دیگری با اندازه باطنیها بتوان  
نمونه های شمر کوتاه پیدا کرد. ادیب و فولکلورشناس معاصر م.  
فرزانه در تألیفات خود از جمله «باپاتیلار» خصوصیات هنری این  
نوع ادبی را تشریح کرده است. در مورد سایر انواع از جمله افسانه ها  
و قصه نیز چنین است.

دیگر از خصوصیات این آثار هنرمندانانه بودن و نزدیکی آن به  
زبان مردم است. آثار ادبی کلاسیک ما، تحت تأثیر عوامل خارجی  
قرار گرفته و تا حدودی ماری از ابتکار، سادگی و خلاقیت می باشند.  
در همان لحظاتی که شاعری از خواص - در بالاخانه خود زیر نور  
شمع و در میان پروانه ها بتکاشش غزالیایش مشغول بوده «سایچی» ها  
«عاشق» هائی که از مزارع آن طرف منزل شاعر عبور می کرده اند،

آثاری بوجود آورده اند که نه در خلاقیت و نه در زیبایی  
بیان و نه در ارزش مفاهیم، با آثار شاعر پروانه ها  
قابل مقایسه نیست. و اصولاً آثار آن چوپان و آن  
«عاشق» دنیا را طبعی ادبیات ریشه داری بوده است که  
به ادوار قبل از شهر نشینی مربوط می شد. حال آنکه  
شاعر پروانه ها رابطه خود را با ادبیات خلق بهم  
زده بود.

یکی دیگر از خصوصیات این آثار، تشابه نمونه  
ها در اقلیم و آفاق است. افسانه های «گوراوغلو» از  
دشتهای آسیای مرکزی تا آسیای صغیر و نواحی شرقی  
اروپا، دارای روایات یکسان و مشابهی است. و  
با پانتهای مردم کرکوک (یا بقول خودشان خویراتلار)  
که توسط عطا ترزی باشی در بغداد چاپ شده است، گاهی  
کاملاً با نمونه های تدوین شده توسط آقای فرزانه  
(باپاتیلار - چاپ تبریز) یکسان است.

بنظر می رسد که ترجمه یک طرح کلی و اجمالی  
از رشته های گوناگون ادبی و غیر ادبی فولکلور کاملاً  
ضروری است. این طرح علاوه بر اینکه می تواند  
مقدمه ای باشد برای آغاز بررسی های علمی روی نمونه  
های تدوین شده موجود، ما را کمک می کند که با  
آگاهی بیشتر و ذهنی روشنتر کار جمع آوری را دنبال  
کنیم. لیکن در اینجا مقصودمان ترجمه یک طرح عمومی  
نیست فقط می خواهیم بتوان نمونه دو نوع ادبی یعنی  
مثل هار قوشماچاها را بطور خلاصه و محدود بررسی  
کنیم. «آتالار سوزو» یا مثلها خیلی پرمایه و  
متنوع اند و در آینده باید یک تقسیم بندی علمی روی  
آنها صورت بگیرد. حالفا بیک تذکر قناعت می کنیم،  
بعضی از مثلها نماینده طرز فکر طبقه یا قشر محدودی  
از جامعه هستند و نمی توان آنها را بعنوان نماینده  
تفکر خلق پذیرفت یک مثال خیلی ساده «اراقاچیجه»  
میسر صداقت بیله سن، قومار اوینا اماسان، حساب.  
واضح است که این مثل در میان قشر بخصوصی از مردم  
ایجاد شده است. با همین قیاس - بعضی از مثلها را  
می توان به صاحبان قدرت و حواریون آنها منسوب نمود.  
«داد آنان ایله قودورائین تارسی اولماز» «آیتین  
یسی قایقانقدان پای اوهار، اودانه چیینی قاپدا.»  
«تاری بیلر کیم قازانار، کیم یشیر» «بویسوکون  
تایمیان، تارسیین دا تانیماز»

مثال اول فحاشی نسبت به افراد عاصی است و  
عصیان همیشه بر علیه قدرتمندان بوده. مثل دوم تسخر  
موجودات «پستی» است که بفکر تصاحب امتیازات  
«بزرگان» افتاده باشند. و مثل سوم گناه غارت شدن  
طبقات زحمتکش را به گردن خدا می اندازد. و مثل  
چهارم باز اعتراض نسبت به کساناست که حق «بزرگان»  
را بجا نمی آورند.

اما از فضای تنگ و خفقان آورنده طبقه  
صاحب قدرت که خارج می شویم، قدم به سرزمینی می -  
گذاریم پرازسفا و معصومیت و آثاری می یابیم سرشار  
از یک جهان بینی صادقانه و گاهی بسیار عمیق و اصولی.  
آنکاه یقین پیدا می کنیم که این حرفها محسول ذهن  
انسانهایی است که تاریخ را با دستهای تاول زده خود  
ساخته اند. اینجا نیز احياناً خدا را خواهیم دید. اما  
نه خدائی که قویا در پناهش سنگر گرفته باشند، خدائی  
دیگر.

«تاریدان قورخان قولدان قورخماز. و تفاوت  
بین دو طرز تلقی کاملاً روشن است. اینجا با خلق روبرو  
هستیم طرز تفکر، نحوه برخورد با اجتماع، و میانی  
و اصول تربیتی انسانهای ساده را می بینیم انسانهایی  
که همه چیز خود را می باخندند جز غرورشان.

ایشلمه سن، دیشلمه سن.  
چوخ ولر آز بالوار.

چوخلارینی قورد داغوتدی آما منیم کیمی لوکوچو -  
لرله داغیلان اولماهی.

واریهر یوخ اوغرو آبارا، ایمانیمیز یوخ شیطان.  
آیا، او قدر باخماکی دوشون آیاغین آلتدا.

و می بینیم که چگونه گاهی عمیق ترین مسائل  
تاریخ را طی چند کلمه ساده و سمیم بیان کرده اند.  
داعوا آچلقندان اولار لوبا توخولقدان.  
یشر برک اولاندا لوکوز لوکوزدن سوزره.  
بهر ارخه بیر بول سو گامه اولورکی بیرده گله.  
اللوچو سئل کوچو.



لقاب

## پنج نمایشنامه

از

### انقلاب مشروطیت

گوهر مراد

پنج نمایشنامه طاسها وصف سالهای ۱۲۸۱ و  
۱۲۹۰ در تبریز است یا بهتراست بگویم برداشتن خاص است از  
وقایع و مردم این سالها.

چهار نای اول مربوط است به سال ۱۲۹۰.  
سال بند ● سال بساد ● سال اشک ● سال  
شک ● سال روزهای دناز و استقامتهای کم ● سالی  
که غرور گدائی کرد ● سال پست ● سال درد ●  
سال عزا.

احمد کسروی آن را «سال پرانده» می خواند و  
می نویسد که سپهدار رییس الوزرا و همراگان او از مجلس  
مشروطه اختیار گرفتند که کسانیکه مایه نا ایهنی در  
تهران بودند به کیمبر برسانند. و بدینسان سه کینه جولی  
از یار محمد خان وحیدر سمو اوغلو و دیگر آزادیخواهان  
برخواستند.

ستار خان رادر ۱۲۸۹ به نام یاقی و آشوبگر تیرزده  
و خانه نشین کرده بودند.

۱۲۹۰ در تبریز پزاندهش و سختتر می گذرد.  
سالداتهای روس نزاری ازیکسو و فراشهای صمدخان  
شجاع الدوله (که گوهر مراد بحق «گرگ» می نامندشان) از  
دیگر سو دست به آزار و شکنجه مجاهدان و آزادیخواهان  
تبریز می زدند. «گرگها» برای دستگیری «ازیا نیفتادهها»  
سورخ سنیه «بامها وزیر بامها» رامی کردند و سنگرها و  
«خانهها را خراب» و قارت می کنند.

در عاشورای ۱۲۹۰ تقه الاسلام را با تنی چند از جمله  
پسران علی مسیو آزادیخواه مشهور دار می زدند و حسن پسر  
علی مسیو زیر چوبه دار فریاد می زدند، زنده بساد ایران،  
زنده باد مشروطه!

در این سال انجمن ایالتی تبریز را با خاک یکسان  
می کنند که هنوز خرابه هایش در تبریز داغ به دل میهن پرستان  
می گذارد.

در این سال جلادهای دولتی و روسی از یک طرف و ایرانی  
می کنند و می کشند و از طرف دیگر به مردم تلقین می کنند که  
همه چیز تمام شد، دیگر کسی و پناهگاهی باقی نمانده، آنها  
از آسیابها افتاد و آشوب و یاقگیری رخت بر بست و امنیت  
برقرار شد.

اما حقیقت غیر از این است. مجاهدان به صورت های  
گوناگون به مبارزه ادامه می دهند و با «گرگها» دست و پنجه  
نرم می کنند.

در «بامها وزیر بامها» که مربوط به ۱۲۸۹ است هنوز  
مردم زیر بامها را دارند و جنگهای کوچهای به شدت ادامه  
دارد.

در چهار نمایشنامه دیگر که مربوط به ۱۲۹۰ است  
گرگها به زیر بامها هم راه پیدا کرده اند و ناچار مبارزه مردم  
صورت دیگری یافته است، جنگ و گریز و ایجاد ترس و  
وحشت و نفاق میان گرگها.

در «گرگها» یک مجاهد ناشناس فرانسها را سر یک  
مشت پول به جان همدیگر می اندازد و سستیان آشکار می شود.  
در «خانهها را خراب کنید» سخن از زبردستی و نقشه های  
یاد آفرینی مجاهدان است که در تاریخ جنگهای تبریز کارهای  
زیادی از پیش برده.

گوهر مراد در پنج نمایشنامه اش با اندوه به گذشته  
می نگردد. از این نظر تا حدی شبیه اغلب شاعران معاصر  
می شود.

اما یک فرق اساسی با آنها دارد و همین یک فرق  
اورا از شمر بر ملال و گرد آلود و خمود انگیز ویرمکرر آن  
شاعران فرسوها دور می کند.

نگریستن بر آندوه گوهر مراد به گذشته عنصرهای  
جدا نشدنی دیگری هم به همراه دارد مثل خشمی مبارزه -  
جوی و امیددی سرسخت و واقع بین (نه خوشبینی می گویم مثل  
خوشبینی الکی و یا در هوای آن شاعر عزیز که خوشبینی اش  
چیزی است مثل ایمان به عدل کسری انوشیروان).

گوهر مراد هر لحظه در پی کشف و نمودن پستی  
انسانهایی است که «نا نشان به قیمت ریختن خون دیگران»  
به دست می آید. صالح اولسون!

صادق



فلاهرده و آدینه یکبار مطالب ادبی و هنری در این روزنامه می خوانید

بخشی از کتاب: زندگی هنری من

بقلم: کنستانتین استانیسلاوسکی - کارگردان و احیا کننده تئاتر روس

مترجم: دکتر حمید صاحب جمع

اتللو

اتللو را اجرا کنم.

در ونیز من و زنم تمام اوقات خود را در بازدید از موزه ها ، جستجوی اشیاء عتیقه ، طراح لباس از روی گچ بریها ، و خرید زردوزیها ، قلابدوزیها و حتی انسانه صرف کردیم . در مدت مسافرت از پاریس دین کردیم و در آنجا يك ملاقات اتفاقی برایم دست داد که مایلم شرح بدهم. در یکی از رستورانهای تابستانی پاریس يك جوان خوش قیافه عرب را با لباس ملی ملاقات کردم و بهم معرفی شدیم . نیمساعت بعد من و دوست جدیدم در يك نهار فوری خصوصی و خلوت مشغول صرف نهار بودیم . وقتی او فهمید که من نسبت به لباس او علاقمند شده ام ، روپوش و تزیینات جامه اش را از تن بیرون آورد . در حین اینکار من چند حالت و ژست را که بنظر من مشخص میآمد آموختم. بعد در حرکات آن عرب دقت کردم . وقتی بهتل برگشتم نمی از شب را در مقابل آئینه ایستادم و در حالیکه تکه های پارچه و حوله را بدوش میانداختم تا خود را بشکل يك مغربی ظریف و زیبا در آورم ، سعی نمودم سرم را بپنندی بگردانم ، با اشاره صحبت کنم و بدنم را بظرافت يك آهو حرکت دهم و تمرین نمودم که چگونه بروشی نرم و شاهانه قدم بزنم و دستم را بسمت آنها که احتمالاً طرف صحبت واقع میشدند بگردانم . بعد از آن ملاقات ، قیافه اتللو را چیزی ما بین سالوینی و آن عرب خوش سیمما در پیش خود تصویر نمودم .

بلافاصله بعد از مراجعت به مسکو شروع به تهیه و تدارک روی صحنه آوردن اتللو کردم . اما بخت با من مساعد نبود . موانع و مشکلات یکی پس از دیگری در برابرم قرار میگرفتند . اول از همه زنم بیمار شد و مجبور شدم نقش دزد هونا را به يك هنرپیشه آماتور دیگر بدهم . اما او رفتار بدی داشت و بسیار مفروض بود و مجبور شدم این نقش را از او بگیرم . بخود میگفتم : « ترجیح میدهم از تهیه اینکار دست بردارم تا اینکه اجازه بدهم هنر پیشگان در کار خوب ما تلون مزاج نشان بدهند. » بالاخره لازم شد این نقش را بیک خانم جوان و زیبا که مناسب بنظر میرسید ولی هیچکاه روی صحنه ظاهر نشده بود واگذار کنم . با استبداد رای که در آن زمان از مشخصات من شده بود دلیل میآوردم که این یکی اقلاً کار خواهد کرد و مطیع خواهد بود . گر چه ما در بین مردم معروفیت پیدا کرده بودیم ولی گروه ما بسیار فقیر بود زیرا کار جدید ما و تجملاتی که برای آن لازم بود تمام منفعت ما را بلعید . در آن موقع ما حتی پول کافی برای اجاره سالن نداشتیم . تمرین ها در ساختمان من و در تنها اتاقی که می توانستم از آن چشم پوشم انجام میگرفت تنگی جا ما را در هم میفشرد ولی ما ناراحت نبودیم . من با خود می اندیشیدم که ما تمام این مشکلات را برای رسیدن بیک نتیجه عالی تحمل میکنیم و جمع کوچک ما در چنین وضعی خالصتر و پاکتر خواهد بود . تمرین ها هر روز انجام میگرفت و تا دو یا سه بعد از نیمه شب طول میکشید . اطاقهای آپارتمان کوچک من از دود تنباکو پر بود . لازم بود که تمام بقیه در صفحه ۷

ظاهر ا بلکه باطناً تغییر حالت پیدا کرده بود ، دوباره روی صحنه قدم میزد . در این زمان گامهایش سبکتر و شادمانه تر از سابق بنظر میرسید . اینک ساعتی بود که کارکنان صحنه ، بنا بر قاعده صحنه را می آراستند و او با آنها گفتگو میکرد . کسی چه میداند ، شاید در آن لحظه « سالوینی » تصور میکرد در میان سربازانش که سنگرها و استحکامات در مقابل دشمن بر پا میکنند قرار دارد . بنظر میرسید که اندام نیرومند ، بردباری نظامی و چشمان تیزبین او این تصورانش را تایید میکنند .

سالوینی دوباره در لباس کتی استراحت میکرد و به تناسب با کلاه کپس وزیر پوش اتللو سپس با کمربند و شمشیر ، بعد با عمامه و بالاخره با آرایش کامل اتللو بیرون میآمد . با هر بیرون آمدنی بنظر میرسید که سالوینی نه تنها سورتش را می آراست و تنش را لباس می پوشاند ، بلکه روانش را نیز با همان شیوه آماده میکرد و بتدریج بکنوع تعادل کامل ما بین حرکات و روحیات ایجاد می نمود.

دو شعر از

لنگستون هیوز

شاعر سیاه پوست امریکائی

پاسدار رویا

همه رؤیا هایتان را نزد من آورید ،

شما ، ای رؤیا پروران ،

همه نغمه های دلنشان را

نزد من آورید

تا که آنها را در پارچه ابر کمبود بپیچم ، دور از پنجه های خشن جهان .

پریان

پریان جامه های خویش را

باغبان رویاها می بافند .

و با سرخ و ارغوانی خاطره های کهن

بالهای رنگین کمانی می سازند .

جای شگفتی نیست که چنین اعجاب انگیزشان می بینیم !

ترجمه ی محمود گیانوش

در حقیقت او با کمک بعضی آرایشهای مقدماتی روح هنری اش بدرون پوست و جسم اتللو میخزید این اعمال مقدماتی قبل از هر نمایش ، بعد از اینکه سالوینی چندین صد بار در نقش اتللو ظاهر شده بود ، و بعد از اینکه ده سال تمام تنها در تهیه این نقش صرف کرده بود ، برای نایفه ضروری می نمود . او خود یکبار اقرار کرده بود که تنها پس از صدمین یا دویستمین مرتبه نمایش فهمیده است که اتللو چگونه شخصیتی است و چطور باید نقش او را ایفا کند .

این نکات درباره سالوینی مرا شدیداً تحت تاثیر قرار داد و این تاثیر بعد هائیز در تمام کارهای هنری من اثر خود را باقی گذارد . بعد از دیدار سالوینی هیچگاه رویای بازی نقش اتللو از خاطره من محو نشد . تمنای اجرای این نقش وقتی که ونیز را دیدم دیگر برایم تحمل ناپذیر شده بود . و من تصمیم گرفتم هر چه زودتر

که بود ، چه ، میکرد و ما « چه » انتظاری از او می بایست داشته باشیم . من هنر سالوینی را در « اتللو » اینک او چگونه محتوی درونی نقش خود را بیان کنجی نهفته مکتوف ساخت و اینکه چگونه بتدریج ما را بدنیال قدمهائی که « مغربی » را بجهنم حسادت سرنگون میکرد . راهنمایی نمود ، شرح نخواهم داد . ادبیات تئاتری آثار بسیاری را حفظ کرده است که بهر کس اجازه میدهد این تصویر غیر عادی ساده و روشن ، عجیب و عظیم . یعنی سالوینی - اتللو را مشاهده کند . فقط آنقدر میتوانم بگویم که بعقیده من « اتللو » می که « سالوینی » آفرید بنای استواری بود که يك قانون ابدی را در خود مجسم میکند و به یادگار دارد .

شاعری زمانی گفت ، و هنرمند باید در مدت زندگانی خود ، یکبار و برای همیشه بیآفریند . « درست همانگونه که « سالوینی » آفرید : در مدت زندگانی ، یکبار و برای همیشه . اما چرا هنگامیکه من « سالوینی » را دیدم بیاد « روسی » و سایر هنر پیشگان بزرگ روس که قبلاً دیده بودم افتادم ؟ حس میکردم که تمام آنها در يك چیز مشترک بودند ، چیزی که بنظر میرسید بخوبی از آن آگاه هستم ، چیزی که فقط هنر پیشگان خیلی با استعداد مالک آن بودند . اما آن چیز چه بود ؟ من بمنز خود فشار می آوردم ولی نمی توانستم جواب پیدا کنم . درست همانطور که در گذشته

کوشش میکردم در رفتار خارج از صحنه و لودویگ ۳ رولک ، و ماینینگن بلیرز ، دقت کنم ، همان نسبت مشتاق بودم رفتار خارج از صحنه « سالوینی » را بپاموزم و بدینجهت همگان را از سؤال کردن درباره او بستوه آوردم . رفتار « سالوینی » در برابر وظایف هنری اش تاثیر انگیز بنظر میرسید . او از ابتدای روز در هیجان بود ، بسیار کم غذا می خورد و بعد از نهار استراحت میکرد و هیچ میهمانی را نمی پذیرفت نمایش ساعت هشت شروع میشد ولی « سالوینی » غالباً در ساعت پنج بعد از ظهر در تئاتر حاضر بود ، یعنی ، سه ساعت قبل از اینکه پرده بالا برود . او باطاق لباس کتی اش میرفت و بعد از بیرون آوردن پالتو در اطراف صحنه قدم میزد . اگر کسی با او نزدیک میشد بسیار کم صحبت میکرد ، بعد مخاطبش را ترك میگفت و در اندیشه های خود غرق میشد ، مدتی ساکت می ایستاد و بالاخره خودش را در لباس کتی محبوبش میساخت . لحظه ای بعد با لباس حمام یا لباس گرم خارج میشد و بعد از گردش در اطراف صحنه و تمرین صدا بوسیله بیان چند جمله یا تکرار يك حرکت یا يك سری از حرکات لازم نقش که داشت ، دوباره باطاق خود بر میگشت و گرم ، اتللو و چه ریش را روی صورتش میگذاشت . در حالیکه نه تنها

کار بعدی ما اتللو بود . اما قبل از اینکه راجع بیان صحبت کنم مایل هستم تاثیراتی را که با نفوذ در تصمیم من باعث شد اجرای این نقش را بیهوده بگیرم بیاد آور شوم . این تاثیرات در من عمیق و با اهمیت بود و نه تنها در هنگام اجرای نقش مغربی بلکه در تمام فعالیت های هنری آینده راهنمای می گردید .

مسکو بمناسبت ورود توماس سالوینی سلطان تراز دین ها معتزلی شد بود . تقریباً در تمام مدت روزه سالانه قبل از عید پاک ، او و گروه بازیکنانش « اتللو » را در « بالشوی تاتر » نمایش دادند . « سالوینی » در ابتدا تاثیر چندانی در من باقی نگذاشت از همان شروع بازی بنظر میرسید که نمیخواهد توجه تماشاچیان را بسوی خود جلب کند . زیرا اگر اراده میکرد میتوانست با يك احساس نبوغ آمیز ، همانطور که بلافاصله بعد در صحنه ما انجام داد ، باین مقصود برسد در ابتدای صحنه فوق چیز تازه ای به میان نیامد ، بجز اینکه میتوانستم نیبافه ، و گرم سالوینی را کاملاً از نزدیک بررسی کنم . نمیتوانم بگویم که هیچک از اینها از هر نظر قابل ملاحظه بود . از لباس او نه تنها در آنوقت بلکه بعد ها هم خوش نیامد اما راجع به گرم ؟ فکر نمیکنم او اساساً هیچ نوع گرم بکار برده بود . سورت خود او بود و شاید اصولاً غیر ضروری بنظر میرسید که آنرا آرایش کند .

سبیلهای پهن و نوک تیز او ، کلاه گیش که خیلی مصنوعی بنظر میآمد ، هیکل او ، - پهن ! سنگین و خیلی چاقی - خنجر بزرگ شرقی که بکمرش آویزان بود و بخصوص هنگامیکه کلاه و ردایش را می پوشید او را فریتر از آنچه بود نشان می داد ، هیچک نمیتوانست نمونه کامل اتللو را سر باز باشد .

اما - سالوینی به سکوی دولک نزدیک شد . يك لحظه تفکر کرد ، آرایش را متمرکز نمود ؛ بدون اینکه هیچک از ما متوجه شویم ، تمام صحبت حاضر در بالشوی تاتر را محبوب خود نمود . بنظر میرسید که او با يك اشاره ، که دستش را بدون نگاه طرف جمعیت گسترده ، همه ما را در میان دستهای خود گرفت و مانند مورچه ها و پشه ها ما را تاجا کا اهداشت . او دستش را بهم فشرد و ما نفس مرگ را حس کردیم ، سپس آنها را از هم باز کرد و ما حرارت شسری را باز یافتیم . ما ، در بد قدرت او بودیم و تا آخر عمر باقی خواهیم ماند ، برای همیشه . اکنون میفهمیدیم که این نایفه



# بررسی آنچه در باره نیما گفته شده

## موقعیت نیما در شعر معاصر باید در حال ارتباط با زمان تحلیل شود

در حالیکه گروهی از دانشمندان و شعرائی ایرانی ابداع و نوآوری نیما را آنچنانکه هست ارزش نمی بینند و حتی بعضاً منکر آن میشوند. گروه دیگری از آنان و بخصوص جوانان روشنفکر خلاقیت شاعر و نوآوری او را از شکل و قالب شعر فارسی پیش از حد میبندند و باین ترتیب در موضوع ارزیابی نیما هر دو طرف اشتباهاتی را بخود راه میدهند.

حال اگر زندگی و خلاقیت نیما و نوآوری او در شعر فارسی را از دیدگاه منکرین و ستاینندگان ایرانی او نگاه کنیم در هر دو صورت زندگی نیما را تنها از یکطرف مورد بررسی قرار داده ایم و این تنها میتواند به برده پوشی خلاقیت پیچیده و متضاد شاعر کمک کند.

برای تعیین موقعیت نیما در ادبیات معاصر ایران چه بعنوان یک شاعری و چه بعنوان یک نوآور لازمست که ابداع شاعر در حال ارتباط با زمان مورد تحلیل قرار گیرد و فقط از این راه است که میتوان موقعیت واقعی نیما را با فعالیت ادبی و بدیمی چهل ساله ای که با خود دارد بر آورد کرد. ولی با اجمال تأیید باید اذعان کرد که در مورد زندگی و خلاقیت نیما نه در ایران و نه در خارج از ایران اثر تحلیلی و علمی ارزنده ای بقلم نیامده است.

البته در یک سلسله از منتخبات آثار و تاریخهای ادبیات که از سال ۱۹۲۰ باینطرف در ایران منتشر شده و همچنین در مجلاتی نظیر آرمغان، سخن، موسیقی، علم و زندگی، خواندنیها، اندیشه و هنر، صدف، پیام نوین، آینده، نوبهار، کاوه، قرن بیستم و سایر مطبوعات ادواری از این قبیل و نیز در مقدمه هائیکه به مجموعه های اشعار شاعران معاصر ایران نوشته شده به یک رشته مطالبی که سببه علمی بخود دارند، میتوان برخورد کرد. در این میان یکمده از شرحنشان نیز هستند که در باره نیما و مکتب او یک عده اندیشه های پارزش پیش کشیده اند در ضمن برخی از نویسندگان نیز هستند که در حالیکه راجع با ادبیات ایران بحث میکنند، در باره نیما حتی یک کلمه هم سخن نگفته اند. مثلاً رشید یاسمی در کتاب ادبیات معاصر با اینکه از ادبیات انقلاب و شعر بحث میکند، بهر علتی که هست حتی از نیما نامی هم بمیان نمیآورد.

البته بررسی نظری و تدقیقی تمام آثاریکه در باره مکتب نیما نوشته شده و ارائه اندیشه های جداگانه در مورد هر یک از این نوشته ها از مجال ما خارج است با اینهمه میتوان در باره برخی از این نویسندگان نظریاتی بیان داشت.

وحید دستگردی ناشر مجله ادبی آرمغان، در مجله خود بر نیما و شعر او میتازد و در مقاله ای که تحت عنوان «تجدد ادبی یا انقلاب ادبی» (مجله آرمغان سال ۱۱ شماره ۱۱ - ۱۲ صفحه ۵۷۷) نادانی و عدم اطلاع شاعران نوپرواز از وزن و قافیه و عدم درک زیباییهای شعری را انگیزه اصلی گرایش شاعران دورداز به سرودن شعر

نو وانهود میکند. وحید دستگردی نوآوری در شعر فارسی را یک نوع تصنع و شاعران نو پرداز را مقلدین ناشی و بی مایه شعرائی اروپا میخواند. این شیوه مبارزه کینه توزانه مجله علیه نوآوری در حقیقت تلاشی مرتجعانه است که در راه خود کردن انقلاب ادبی و برگرداندن آن به چینه کهنه و فرسوده شکل و مضمون شعر فارسی بکار میرود...

محمد ضیاء هشترودی در منتخباتی که از آثار شعرائی معاصر ترتیب داده ۲۳ صفحه را به نیما و آثار او اختصاص داده است. در منتخبات قطعاتی از آثار نخستین دوره فعالیت نیما، یعنی «افسانه» «محبت» و همچنین شعر «خارکن» چاپ شده است. تدوین کننده منتخبات در باره نیما چنین اظهار نظر میکند: «نیما یکی از شعرائی است که در تجدد ادبی قرن معاصر بیش از دیگر شاعران سهم است. در شیوه چنگامه سرائی قدیم استاد بوده ولی طرز جدید مخصوصی برای شخصیت خود اتخاذ کرده است. شاعرکار او یعنی «افسانه» و «برای دلهای خونین» ترجمان مسلک بد بنیانه اش هستند» (محمد ضیاء هشترودی - «منتخبات آثار» تهران، ۱۳۴۲ ق - ۵ صفحه ۶۰)

م. ضیاء هشترودی توضیح میدهد که در ابداع نیما تأثیر نویسندگان اروپائی مشهود است. البته این عقیده را نمیتوان انکار کرد. لکن با یکفتمت از افکار مدون منتخبات نمی توان موافق بود. محمد ضیاء هشترودی «افسانه» و «برای دلهای خونین» را جزو آثار بد بنیانه قلمداد میکند که این البته نظر درستی نیست و بخصوص اثر بدبنیانه شناساندن «افسانه» که نخستین نمونه

شعر نو میباشد اندیشه ای است که هرگز با آن نمیتوان توافق داشت. سید محمد برقی در کتاب «سخنوران نامی معاصر» قطعاتی از شب، «خارکن» و نیز قطعاتی از منظومه های «افسانه» و «محبت» را آورده است. کتاب درباره شرح حال شاعر حاوی اطلاعات فشرده ای میباشد.

مولف «سخنوران نامی معاصر» نسبت به محمد ضیاء هشترودی با نظر واقع بنیانه تری بشاعر نگریسته و نیما را از نظر اصالت آثار او شاعری نزدیک به مردم بحساب آورده و او را در چهره یک نو پرداز و صاحب سبک جدید در شعر فارسی شناسانده است.

مجله «اندیشه و هنر» نیز ضمن درج مقالات عددهای از شعر او نویسندگان ایران مانند پ. داریوش، م. امید، دکتر غلامعلی سیار، علی قریب و سایرین به همراه نامه های شاعر به فرزند خویش و به دوست خود آل احمد بشمیعه چند قطعه از اشعار شاعر منتشر کرده است. نویسندگان مقالات نظریات معیاری درباره نیما ابراز داشته اند و در این میان از نظر روح و محتوی تقسیم آنها بدو قسمت مقاله های جانبدار نیما و مقاله هائیکه منکر شاعر هستند حائز اهمیت است و ما در مورد دو قمره از این مقالات صحبت مینماییم.

در مقاله ای تحت عنوان «مرحوم نیما یوشیح چکاره بود؟» (مقاله نام نویسنده را به همراه ندارد لکن از فضای توضیحاتیکه از طرف خود مجله داده شده این شخص دکتر علوم بوده و بمباحث ادبی ذمه لاقه میباشد) نویسنده شعر نورا بعنوان یک پدیده مترقی در ادبیات ایران بحساب میآورد. لکن در این رهگذر نه تنها افکار و اقدامات و

کوشش های نیما را انکار میکنند حتی او را شاعر نیز نم شمارد. او مینویسد: «باور کنید من که دانشجو بودم تا چند سال پیش اسم او را «افسانه» بگویم نرسیده بودم. شهرتی نداشت اصلاً خود نیما هم شهرتی نداشت شاید در انجمن های ادبی او را می شناختند. اما در بیرون شهرتی نداشت فقط وقتیکه در مجله «موسیقی» چیزی نوشت یا آثار او آشنا شدم. شماریکه در آن مجله درج میکرد همه بهمان سبب قدیم بود و حسان اوزان و قوافی» (مجله اندیشه و هنر - سال ۱۳۳۹ شماره ۹ ص ۶۳) نویسنده مقاله سید ضیاء میدهد که نیما تنها بعد از انتشار آثار شاهین اقدام به سرودن شعر نو کرده است و باین ترتیب گویا تجدیدی را که بسیار با شاهین ارتباط داشته باشد بنام خود آورده است... و سرانجام اندی خود را درباره ابداع بشکل زیر تمه میدهد:

«میتوان درباره نیما یوشیح آثارش چنین گفت که فکرش عمیق و نفاذ لفظش رسا و ساده نیست معنایش عمیق دارد و نامفهوم میباشد از همه بالا اینکه کلامش بیروح است و در خوانند ایجاد احساس و هیجان نمیکند» (م. ضیاء هشترودی - ص ۶۳)

برای ما این مطلب جالب نیست که نویسنده مقاله خود را از چه نظر نگاشته است لکن باید تصریح کرد که نظریه ارائه شده در مقاله بی اساس است. برای اینکه اولاً نیما قبل از آمدن به مجله «موسیقی» مولف چهار منظ بزرگ که در بالا اشاره شد مقدار زیاد اشعار دیگر بود که قسمت عمده آنها در مدت اشعار و جراید درج شده بوده است و آنرا آنها در نوع خود برای شناساندن تا به خوانندگان ایرانی کفایت میکرد است علاوه بر این، هرگاه نیما در دوره شاعر ناشناخته ای می بود هر محمد ضیاء هشترودی در منتخبات آنچنان جای وسیع را باو اختصاص نمیداد...

و اما ادعای اینکه نخستین سرای شعر نو نیما نبوده و شاهین است، در هیچ یک از منابع موجود باین بر خورد نمیکنیم و مطبوعات ایران مکرر تصریح کرده که اشعار شاه نظم نبوده بلکه نظم میباشد (منظ از نظم بطوریکه از ترکیب حروف کلمه نیز مستفاد میشود کلامی است بوزن و قافیه و فاقد ریتم و آهنگ واقع چیزی مابین نظرونثر و ادبیا شناسی ایران این نوع شکل شعری مردود میدانند. در سورتیکه اشعار و حتی اشعار آزاد او دارای وزن و قافیه و آهنگ است و بالاخره با نتیجه گیری نویسنده ناشناس درباره هنر نیما نمیتوان توافق داشت. زیرا، هر هشترودی هنگام بحث از شعر نیما مینویسد: «احساسات نیما جاندار و گرم، لسا افاده اش طبیعی و وسیع و سلیس میباشد این نظر را هر روز تصور برنلس، دکتر جنتی عطائی، م. امید، دستغیب غریب، یارسا و دیگران نیز تأیید میکنند. البته این درست است که نیما نیما آنقدر ساده ساده نیست و این بخصوص از اشعار آزاد او بیشتر لمس میشود. لکن اینها در حکم نفعاتهای جزئی بوده و نظریه نویسندگان گروه اخیر درباره نیما بیشتر منطاط اعتبار است» (در شماره آینده تمام می شود)

## بایاتیلار

عزیزم، غم رها  
مرا غم رها نمی کند  
اگر میخواهد دنیاها از دست برود  
اما یارم از دست نرود

عزیزم، قلمه ای است از طلا  
توی بشقاب، طلا پرکن  
نامرد هرگز جای مرد را نمیگیرد  
اگر هم همقدش طلا بینداری

منم که از کوهها سرازیر میشوم  
منم که میگیرم و می خندم  
کسی قدر ترا نمیداند  
منم که قدر ترا میدانم

ای آنکه میروی، نرو، توقف کن  
راز تو بر من عیان است  
آمدنت را من قربان  
رفقت چه بلایی است

عزیزم، چشم به راه من است  
چشمهات، چشم به راه من است  
شما را به خدا، بگذارید من بروم  
بشار نمی خوابد و چشم به راه میماند

زمانه، آی زمانه  
تیر در گمان کردی  
خرها جو می خوردند  
اسب در حسرت دیر سامان

عزیزم، غم آمدن  
منی قویماز غم آمدن  
گفته دونیالار گفتمسین  
گفتمسین یاریم آمدن

عزیزم قیزیل قالا  
بوشقبا قیزیل قالا  
نامرد گللب مرد اولماز  
بوونجا قیزیل قالا

داغاری آنه منم  
آغلاب گولن منم  
کیمسه بیلمز قدرینی  
قدرینی بیلهن منم

گفدهن گفتمه دایان، دور  
سرین منه عیان دیر  
گلیمینه قوربانام  
گفدیشین نه یامان دیر

عزیزم گؤز لر منی  
گؤز لرین گؤز لر منی  
سیمز آلاسه قویون گفدیم  
یار یاتماز گؤز لر منی



# آیادر شعر سبک آذر بایجانی وجود دارد؟ - اختلاط تفکیکی

## ناپذیر حماسه و تغزل بی آنکه یکی مقدمه یا نتیجه دیگری باشد

سبک عراقی، ولی در چند سال اخیر خصوصیت حماسی آن قویتر و غالبتر شده و جنبه فغانی، زمینه آن قرار نگرفته بلکه در بعضی اوجهای احساس مسانندت حاله و شوق و رنگین کمان فقط جنبه زیبایی و شاعرانگی را تضمین کرده است و آثار سبک عراقی در آن رو - بکاهش دائمی نهاده است. به عقیده من لاهوتی کرمانشاهی و غنی زاده تبریزی که عشقی و فرخی و عارف هم راه را مثل آنها رفته اند از زیندگان گروه قبلی بوده اند و علت اینکه خوب موقوف نشده اند موقعیت ادبی و اجتماعی عصر بوده که در گذرگاه گلستان تغزل قدسی و کیج و منگ شده و درنگ کرده اند و شهریار کوشش کرده که خود را از سوسنستانها به ساحلها برساند و قطعه « هدیای دل » و بعضی قطعات دیوان سوم و چهارم او از نمونه های این کوشش و توفیق هستند.

اما پدیده های این سبک در شعر امروز احتیاج به بحث بیشتر و فرصت دیگری دارد که امید است در یکی از شماره های آینده مجال و امکان آن را داشته باشیم.

تبریز - مرداد ۴۵ - م. ا. آذر مرد

سفر میگرد.

از خصوصیات عمده سبک آذر بایجانی اختلاط تفکیکی ناپذیر و امروز حماسه و تغزل است بنحویکه هیچیک مقدمه یا نتیجه دیگری نیست و مفهوم کلی حاصله هم گاهی ظاهراً ربطی به هیچ یک از این دو ندارد. دیگر اینکه یکتای روح هدف پرستی با رنگی از خلوص مذهبی یا عقیدتی بر آن سایه انداخته و همه جا سعی شده که بلند میثا با سادگی لفظ مقرون باشد. مضافاً اینکه نوعی حالت تیرک و تعارض قهرمانانه و گاهی پیامبران در حاله های از جذبه شهادت و ایثار بر سطح قابل تماس آن جریان دارد و بی اختیار این نابلو در نظر آدم مجسم می شود که کوهستانی است بلند با صخره های تیز و عقابهای سترک و بلند پرواز که پشت آن چمنی است ترانه خیز و در کمر کش آن آتشکده های فروزانست و در دامنه های رودخانه های بهتاور و خروشان.

نکته قابل توجه اینکه در قسمت عمده نیم قرن اخیر در آثار گویندگان معسوف این سبک، تغزل زمینه ای بوده است برای بیان پیام های احساسی اجتماعی یا لحن متوسط حماسی بنا گسایش آشکار

شهریار شاعر معروف در مقدمه ای که بر دیوان چهارم خود نوشته می گوید در ادبیات ایران چهار مکتب اصلی مشخص است و قبل از همه از مکتب نظامی با آذر بایجانی بدینگونه سخن می راند:

این مکتب روحیه استیلا و عظمت را که از طبیعت سرشار و قهار سرزمین کوهستانی خود می گیرد با روحیه لطیف و نزاکت که بر اثر مدنیت و حکومت ها و اجتماعات متمدن قدیمی و تاریخی خود در بر دارد در هم آمیخته است.

حق این بود که آنرا از امهات سبک شعر فارسی خوانده و برای شعر فارسی سه مادر سبک بزرگ: ترکستانی، آذر بایجانی و عراقی قائل باشیم و لی چون پیشینیان ما این کار را نکرده اند از نظر احترام آنها و از نظر اینکه ممکن بود از طرف من که آذر بایجانی هشتم این یک نوع بدعت و خودخواهی تلقی شود آنرا مکتب خواندم.

خصایص این مکتب را در آثار نظامی و نابلوهای « افسانه شب » من می توانید دریابید.

این اظهار شهریار بود و حالا حرف بر سر اینست که آیا در ادبیات منظوم فارسی یا آذری واقعا سبک آذر بایجانی وجود دارد یا نه؟

بمقیده اینجاست که مدتی در این مورد فکر و مطالعه کرده ام چنین سبکی مسلماً موجود است ولی موازین و مشخصات آن بقدر کافی تحصیل و معرفی نشده است و حتی شهریار در شرحی که نقل کردیم حق مطلب را بطور کامل ادا نکرده. در قسمتی که می گوید این مکتب روحیه استیلا و عظمت را از طبیعت سرشار و قهار کوهستانی خود گرفته، سهم مؤثر آزاد مردان کوهستانی را که در اعماق و آفاق قرنها با ساطه های بیدار گرانه امرا و خدواتین جدالی گرم و بحرکت داشته اند درست دریافته و دیگر اینکه جنبه تعدیل کننده این روحیه قهار سوابق تمدن شهری، از آنگونه که مثلاً موقع استقرار راه ابریشم، تیزین قلاب زرین یک کمر بند تاریخی بوده، نمی باشد و همه می دانیم که مدنیت هائی از اینگونه از ساطه های رنگین و سنگینی بوده است که در شبانگاهان پنما بکوری چشم مردم غارت زده گسترده شده و حقیقت اینست که معدن جنبه خشن این روحیه یا مکتب، وجود ادبیات شفاهی مبنی بر آواز و موسیقی از سالیان دیر باز تاریخ است که از خصایص و استعداد های بازار قومیت ما میباشد و جنبه فغانی که در آثار دو شاعر بزرگ قدیمی آذر بایجان نظامی و فضولی می بینیم که در آثار حماسی و اجتماعی شعری قرن معاصر این دیار نیز انمکاس دارد ناشی از همین خصوصیت ممتاز است و بهتراست جهت درک بیشتر این واقعیت به مقدمه محققانه کتاب « بایا تیلار » که به قلم دانشمند محترم آقای فرزانه نوشته شده مراجعه فرمائید و اما در این سبک، کلاً چه معیار هایی قابل تشخیص است وجه کسانی در قسرن حاضر به ویندگان راه آن بوده اند؟

در این مورد قبلاً مطالبی را باید یاد آور شد که دارندگان این سبک لزومی نداشته که پرورده آب و خاک آذر بایجان باشند که البته اشخاص زیادی در سبک معروف بهندی شمر پروده اند که جره های از آب هند تصورده اند. هر شاعر و هنرمندی بر حسب خصایص روحی خود صرف نظر از اینکه در چه اقلیمی متوطن باشد عقربهای احساس و هوا طقس میتواند بسوی توده های مناطقی انسانی و طبیعی در فواصل دور متوجه شود و با حفظ تأثیرات اجتماعی خویش و ملاحظه زمان اقتصادی حاکم، کار هنری و ادبی خود را بسازد. فراموش نشد که کتاب شعر شاعر جوان ولی موقن آقای منوچهر آتشی را بخوانید. خصوصیت عمده ای از محیط پو شهر بطور اخص و محیط سواحل خلیج بطور اعم در آن نمی بیند بلکه او را کسولی آشفته ای میباید که کوله بارهای احساس پرروش، دشتها و کوهها و روستا های آذر بایجان و خراسان را در می نوردد و هکناینداله بر ذیاتی که پرورده دشت سمنان است ولی مانند روح هلندی سرگردان بندرگاهها و جزیرهای ناشناختن قرون گذشته را با همه روایح و امواج عجیب آنها زینباروی

### شعری از راههای دور

**خنده**

شسته بودست خنده را با خود  
یک زمان اشک از رخ انسان .  
خشک گشته است بسو ته گل هم ،  
چون رسیده است قطره ای از آن .  
خنده رفته است چند وقت از یاد ،  
همر هس بوی گل ،  
شگفتن گل ،  
گم نموده است قدر در عالم  
حسن بی خنده ،  
بی گل و بلبل .  
یک سحر آفتاب سوی زمین ،  
پرتو افکنده باز خندیده است .  
کرده بالا ز خاک گل سرخود  
خنده آفتابرا دیده است .

لب گشاده است گل بخندیدن  
کرده تقلید خنده خورشید .  
ناگهان قاه - قاه خندیدست  
دیده انسان و راه ذوق و امید .  
از همان وقت خنده انسان  
مثل خورشید پر حرارت شد ،  
بشگفت کس چو غنچه در خنده  
خنده گلووار پر لطافت شد .

ع . ج . قهاری

- منتشر شده است .
- **ماخ اول** - دفتر اول مجموعه اشعار نیما یوشیج
  - **کلاته گل** - نمایشنامه در پنج پرده - گوهر مراد
  - **متلهها و چیمستانها** ( قوشماجالار ، تایماجالار )  
دفتر سوم فلکلور آذر بایجان
  - **کولاک** - دفتر دوم اشعار مفتون امینی
  - **مبانی دستور زبان آذر بایجان** - فرزانه
  - **ننه دلاور** - بر توت برشت ترجمه مصطفی رحیمی

### سخنی درباره:

## فرخی یزدی

میرزا محمد متخلص به فرخی در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در یزد متولد شد - در مدرسه مرسلین انگلیسهای یزد مشغول تحصیل گردید - در پانزده سالگی به علت تمریکه علیه اولیاء مدرسه سرود از مدرسه اخراج شد . پس از اخراج از مدرسه برای تأمین معاش و کمک بخانواده فقریش دست به کارگری زد و در همان هنگام نیز اشعار نغز و دلنشین میسرود که چون از دل بر خاسته بود زود بر دل می نشست . رقتیکه نهضت مشروطه طلبی و آزادیخواهی در ایران بوجود آمد فرخی نیز بهرجه که مردان آزادیخواه یزد پیوست . در نوروز ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۷ هجری قمری فرخی مسطی سرود و ضمن آن به ضمیمه الدوله قشقائی حاکم یزد خاطر نشان ساخت که اگر مجری قانون نباشد نمیتواند از او انتظار مدح داشته باشد . بدستور ضمیمه الدوله دهان فرخی با سوزن و تیغ دوخته و بزندان افکنده

و نقل از صفحه ۳۸ و ۳۹ کتاب شاهکارهای شمر چاپ تهران اردیبهشت ماه ۱۳۴۵

برای مجموعه « شعرای شهید »

## سبز در سبزان

سبز در سبزان ،  
قطاران در قطاراند  
سبز در سبزان ،  
نگاراند .  
می رقصد ، می خوانند  
( جانان ، در جواد باد و جاری چو بیارانند )

سبز در سبزان ،  
نیایشگر ، نیایشکار باراندند .  
سبز در سبزان ،  
در آفاق بهاراند ، میکساراندند  
می خندند ، می گریند .  
سبز در سبزان گریان ،  
زار و زاراندند .  
سبز در سبزان ،  
بهاراندند .

محمد حقوقی -





# نکته ای در برافتادن ساسانیان

دو شماره پیش مقاله ای داشتیم در باره سقوط دولت ساسانی . مطلب زیر را یکی از خوانندگان در توضیح نکته ای از آن مقاله برای «آدینه» فرستاده است . نویسنده می خواهد بگوید که ایرانیان در برابر اعراب ، به خلاف زعم نویسندگان مقاله پیشین خیلی هم مقاومت کردند . اما به نظر ما نباید مقاومت های محلی مردم آن زمان ( مثلا بابک در آذربایجان و مازنیان در طبرستان ) را به حساب دفاع از دولت ساسانی و آئین زردشتی و حفظ نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن عهد گذاشت . حساب دولت و حکومت ساسانی و ملت زمان ساسانیان جداست . در این شکی نیست که دولت و حکومت ساسانی منتهیانه در هم شکست . اما ملت در بیشتر جاها مقاومت کرد همانطور که پیشتر به یوغ ساسانیان و منهای مفسده انگیز کردن نمی نهاد . مثلا بگرییم قیام مانی و مزدک را . و نباید پنداشت که مقاومت مردم در برابر اعراب برای برگرداندن رژیم فاسد ساسانی بوده است . این را هم بگوییم که نباید تفسیهای دینی و قومی را در حل معضلات تاریخی دخالت داد . نکته اینجاست .

«آدینه»

در گذشته ، بیشتر تاریخ نگاران معاصر ، تاریخ کبابهای میگردند در ستایش و چاپلوسی ها . و تنها به کارهای زور ورزان و فرسانروایان می پرداختند و اگر سخنی نیز می گفتند ناشدنی بود که عوامل زمانی و مکانی در آنها کارگر نیافتد . آنچه تا کنون «تاریخ» از گذشته نمی یابیم که بی یکسویه رای و داور بیگ جانیه به موضوع سخنی پرداخته باشد . و همین جانبداری و «تسب» است که از ارج تاریخ می نهد و شاید چیز دیگری مانند آن در آلودگی تاریخ کارگر نیابد .

در گذشته «مورخ» ایرانی ، چون به گزارش بخشی از تاریخ می رسید ، با از خواسته های آیین و زمان و اندیشه ی خود فراتر نمی گذاشت ، و نمی خواست پانمی توانست حقیقت را آنچنان که هست بنماید . ولی این زمان - که ارج تاریخ را آنچنانکه هست ، می شناسند بر تاریخ نگار با بسته است که از هر گونه تعصبی بر

کنار باشد . و خود ، رای نزنند و در بازار نمودن رویدادهای گذشته نیک و بد جستجو پردازند و تا آنجا که توانست از «مدرک» سود جویند . و سخنی به خواستن نگویند و بکوشند تا حقیقت را آنچنانکه هست بنمایند . در مثل هنگامی که از برافتادن دولت ساسانی و انجام زده بناد و جایگزین شدن اسلام سخن می دارد ناپسته است که در همان گام پژوهش و نوشتن ، خود را نه مسلمان داند و نه ایرانی . خواست ما اینست که به طر فانه دآوری کند و سخنی بی مدرک

نگوید تا نوشته اش پراسته از آلودگیها باشد و همچون چند جمله ای که در مقاله ی پیشین آمده بود ، گزاف ننماید و گرنه اسب تازی بر آب دریا خواهد بود . آن چند جمله ایست ، «در بیشتر موارد مردم در برابر عرب مقاومت نکردند که هیچ - بلکه با اعراب همکاری و همراعی هم کردند . به پیشوازشان شتافتند و دروازه های شهر را برویشان گشودند ...» این سخن درباره ی جنگ عربان و ایران گفته شده است . که هر خواننده - به ویژه اگر اندک آشنایی نیز با تاریخ

داشته باشد - از آن سخت بکه می خورد . سیاه کردن این چند برك به خاطر این نیست که به بنسب این سخن تنها چه اندازه با حقیقت نزدیک است . پیش از ورود به سخن باید بگوییم که با نویسنده ی دانش پژوه مقاله خوانده حسابی نداریم و حتا از اینکه به بررسی های دانش دلیستی دارد بدوارج می نهم . این سخن نیز تازه نیست . سده ها و سالها است که گوش ها می شنود و بررسی آن نیز برای نخستین بار نمی باشد .

تاخت عربان به ایران ، در زمان خود پیغمبر اسلام با فتح بحرین و سوهای آن انجام میشد . ولی بر خورد قطعی و جنگ با ایرانیان ، پس از کشتایش «پرموک» به روزگار عمر آغاز میشود . در این نبرد برای عمرین خطاب که با آسودگی بسیار برخی از تصرفات ایرانیان را به چنگ آورده بود - نیک آشکار شده که اندیشه های او درباره ی ایران درست و بجاست و گاه آنست که بداند جامعه عمل پوشاند و نقشه های خود را اجرا سازد . او با همه ی زرفی و

دقت ، وضع داخلی و سیاست کشورهای نزدیک ، به ویژه ایران را مطالعه نمود و توسط نمایندگان پنهانی از جزئیات امور و همه کارها بی که در درون میگذاشت آگساز بود ، فرسودگی و نابسامانی حکومت را در ایران میدید . از جنگهای خانگی و کشتارهای جانشینان خسرو پرویز خبر داشت . حتا نیک میدانست که دین ایرانی چه اندازه پریشان و پراکنده شده است . میدید که هنوز طرفداران مانی در گوشه و کنار در کوشش و تلاشند و مزداییان و زروانیان با هم ستیز می کنند . از

کشتار مزیون از اندازی مسیحیگری در ایران نیز آگاهی داشت و هر آن در کمین بود تا به کشوری که یگانگی خود را از دست داده بود ، و در گوشه و کنار آن مردسته بر یکدیگر می شوردند . بنامد .

باری در هنگامی که مناسبت دیدن مزیون از اندازی دین و دولت ، را دریافت ، فرمان حمله داد . و بی گفتگوست که پیش از آن تا چه اندازه در تهنیت مانیان برای دست یافتن به «کنوز» آگساز و قیاسره ، کوشیده بود . هنگامی که به سال ۶۳۳ سعد و قاص را با سپاهی خواستوار و متحد برای تاخت به ایران می فرستاد بر منبر شد و گفت : «... شما خود را برای این جنگ آماده کنید . چه اگر چیره گردید ، گنجهای خسروی ایران و ذخایر آن کشور پنهانوار بدست شما خواهد افتاد و اگر کشته شوید به روزی آن جهانی خواهید یافت .» الفتح اعظم کوفی . (س ۳۹) . بقیه در صفحه ۷

# بلوای تبریز

گوشه ای از تاریخ شریعت / یادداشتار روزنامه حاج قزوینی و کویاری

## قیامت در تبریز بلا انگیز - تعیین خط دعوای و سنگر بندی - مجاهدین در سنگرهای خود چون ستارگان ثوابت قراول می کشیدند تا ... چنان دعوی سخت شد که دل آدمی باره می گشت

بیچاره در آن جا مانده به دست صاحبانش رسید . معلوم است مسلمانان است دفن خواهند کرد . در اینروز در میان اهالی شهر عالمی دیگر شده ، در خانه ها و کوچه ها ناله و فریاد و احسینا بود . دیگر بعد از این زبان ملت بسته خواهد شد .

در این ایام بهی از مردان با غیرت و کار - آزموه دیدند که این امر مهم به عیت اتمام پذیر نخواهد شد و دعوی طول خواهد کشید . و حالا از تهران متواتر خبر می رسد که اردو و قورخانه حرکت می نماید و شاهزاده بن الدوله حکمران آذربایجان نده از اردوبل سواره حسای شاهسون را خواهد آورد و اقبال السلطنه در ماکو و غوی تدارک لشکر کشی می نماید .

خواستند که مجاهدین تبریز را هم قساعندی بگذارند که به قاعده نظام شود . چون جناب سردار و جناب سالار شب و روز در فکر جنگ و دفاع بودند و آئی آسودگی از جنگ نداشتند نمی توانستند به فوائد مجاهدین رسیدگی فرمایند . لهذا بدینقاعده قرار گذاشتند که هر بیست و پنج نفر مجاهد را یک سر کرده ای می نمایند . بدینصورت سر کرده ایشان را معین کردند که آن بیست نفر مجاهد در اطاعت آن سر کرده شوند . در فتنه گرفتن

و نام و ناهار و خورجی گرفتن او را بشناسد و به هر کجا که می روند در دعوی با او باشند .

جمع دستجات معین شد و نامهای ایشان را نوشتند و قرار گذاشتند فتنه گری های یکی در امیر خیز و یکی در انجمن ایالتی و یکی در ارک دولتی و یکی در خیاوان باشد . هر قدر یوت فتنه گری مجاهدین می آوردند به رئیس فتنه گری ها بشمار بدهند در عوض فتنه گری پر کرده بگیرند به اطلاع سر کرده خود . چون ملت مخارج مجاهدین را می دادند و هر روز یک هزار تومان بلکه زیاد مخارج مجاهدین بود ، خواستند در پول ملت بیفتد و میل نباشد .

از هر محله یک نفر و از تجار دوازده نفر یک کمیونی تشکیل دادند که تنخواه مات به آن کمیسیون جمع شود و در دفتر دخل و خرج ثبت شود . نویسنده حاضر در

گذاشتند ، سر کرده های مجاهدین - از کمیسیون مخارج یومیه مجاهدین تابع خود را دریافت نماید و به آنها بدهد و اسم ایشان در دفتر کمیسیون ثبت شود ، و چند نفر تابع دارد نوشته بودند .

به این قرار بسیار منظم شد . هم حساب فتنه گری معین شد و هم حساب خرج ناهار و شام قراولان - سنگر ها هم مقرری مجاهدین تا آئی آخر بدینقرار رفتار دارند و مهر مخصوص در کمیسیون درست کردند که به آن مهر تنخواه گرفته شود تا دیسگری دیناری بدون مهر از ملت نگیرد .

و جناب سردار اعلان فرمودند اگر یک مجاهد از کسی یک شاهی بشواید ندهد و فوراً آن شاهی آمده اظهار نماید تا آن مجاهد را به سزای خود برسانیم .

و قرار گذاشتند مجاهدین دسته بدسته در

از آن طرف فتنه گریان شتر بان و سرخاب و سواره قراولان و مرندی شب و روز قراول کشد ، فردا دسته دیگر بیاید ، پس فردا دسته دیگر و هر سه شب یا چهار شب به قرار نوبه یک دسته و دوشب یا سه شب در خانه خود استراحت نماید ، در وقت لزوم همه اش در سنگرهای خود حاضر شود . خط دعوی که از سر «خیوان» و «قورچای» که گرفته است آئی سر بل آچی از جانب بیستمیسه سرحد ششکلان از دروازه باغ همیشه بطرف کوچمهر حوم حاج میرزا جواد میجهد ، از آنجا گذشته از میدان صاحب الامر ، دروازه شربان را از میدان کاه فروشان قطع می نماید ، از سرحد محله امیر خیز و شتر بان می گذرد تا آئی سر بل که یک فرسخ راه است ، از دو جانب در جمیع بندرها سنگر بسته شده لامحاله دو بیست سنگر خواهند شد ،

از آن طرف فتنه گریان شتر بان و سواره قراولان و مرندی شب و روز قراول می کشند ، از اینجناب مجاهدین و در شاهراههای شهر مجاهد گذاشته شده بنیر از این سنگر ها - متعلق اند ، و در جانب مغرب شهر قره ملک ها که معاندانند در آخر محله قره آفاج و آخر محله حکم آباد در پیشروی قره ملک ها چند سنگر بسته شده و از مجاهدین قراول می کشند با نوبه مخصوصی که عرض شد .

و این قفره را عرض کردم نامطلب درست بدست آید و خائنین بدانند که چگونه مجاهدین در زحمتند و در تبریز بلا انگیز چه قیامت است .

معملاً روز بیست و پنجم آئی قصر آرامی بود . صدای توب و فتنه گری - آمد . چنانچه چهار ساعت به شروب مانده شد ، از جانب شربان شروع به جنگ شده از صدای توب

و فتنه گری فضای تبریز - امیریز گشت .

در این روز عا در باره یکن سه سواره و پیاده قراولان که سیرده رحیم خان و سواره مرند که سیرده شجاع نظام بودند ، قناعت نکرده اردوئی از تهران که یک فوج ملابری بود با تسوپ و قورخانه به - سرداری سهام الدوله روانه کرده بودند رسید و در حین خان را قوت بازو شده ... و جمعی از پیاده و سواره ایشان و جمعی از سواران خود و مرند در در این روز روانه عالی قاپی ، نموده که از جانب امیر خیز جناب سردار را مشمول به جنگ نمایند ، از آنجا سواره و پیاده یورش برده داخل محله خیواون شده بلکه دستگیری نمایند و با جناب سالار عوض و باغ شمال ، به عدل آید .

در این گیر و دار به حکم سرداران از ارک

دو تیر تسوپ به میدان توپخانه درب عالی قاپی خالی نمودند . سواره و پیاده به هم خورده سر اسیمه داخل بازارچه گشته ... مجاهدین شیر گری که در کمین که ایستاده و آماده بودند شتلیک ( کفا ) تفنگ نموده و جمعی دستگیر شدند و بقیه راه فرار گرفتند و از جانب امیر خیز به امر جناب سردار مجاهدین شبردل زانو بزمین گذاشته تیر - اندازی خوب نموده و دشمن را عقب نشانید و جمعی را به خاک هلاک در انداختند . آفتاب غروب و حریف مغلوب شد .

شب شنبه بیست و ششم جمادی الثانیه مجاهدین در سنگر های خود چون ستارگان ثوابت قراول می کشیدند تا صبح شنبه ۲۶ و آفتاب طلوع نمود ، آنچه سرداران معاندین طرح و نقشه دعوای کشیده بودند به آن نقشه پورش آورده که شهر را غارت نمایند .

فوجی از ششکلان دروازه باغ همیشه حمله ور گشته داخل کوچه قولار شده بنای غارت گذاشتند . جناب سالار خیر دار گشته قدری مجاهد به کوچه قولار روانه و خودشان با حمله ور گشته در اندک زمین سواره را به نشانید با تیر داندوز بقیه در صفحه ۸



در جای تهیه و پذیرایی شود. اینکار باعث ...  
اگر حقیقت را بخواهید گروه ما آنقدر ...  
نداشت که برای تمام نقش ها هنر پیشه تهیه ...  
و وجودیکه تمام مردان گروه آزمایش شدند ...  
بسیار نبود که بتواند نقش یاگو را بازی کند ...  
مجبور شدیم یک هنر پیشه با تجربه را از خارج ...  
گنیم او با وجود چهره خوب و سدا و چشمهای ...  
شما تان دزموونا فقط برای ظاهر نقش مناسب ...  
سلطانا میمیک نداشت که رویه گرفته چهره اش را ...  
مردگان نشان میداد .  
من با غرور و شهامت یک کارگردان تئاتر ...  
میگفتم که بالاخره بقسمی از این وضع نجات ...  
برایم کرد .

\*\*\*

نمایش با ضربهای ساعت یک برج که از ...  
بگوش میرسید شروع میشد. این سداهای مبتذل ...  
با افتاده امروزی در دوران خود تاثیر ...  
در روی تماشاگران باقی میگذارد . بدنیال ...  
ساعت سدا پاروشی از مسافت های دور ...  
میشد . ( این سدا را نیز ما اختراع کردیم ) .  
شناوری بود که روی صحنه میایستاد . سدا ...  
یک جرنک زنجیرهایی که آنرا بیک ستون نقاشی ...  
و نیز محکم میکرد بگوش میرسید ، بعد با ظرافت ...  
بازی روی آب از اینسو بانوسو تکان میخورد .  
یاگو نقش خود را با نشستن در زوری ...  
باز میکردند .

سپس در زیر ردیف ستونهای خانه ای که به ...  
بصر دوك و نیز بود پیاده میشدند . در صحنه ...  
بانیو تمام قصر زنده میشد ، پنجره ها باز میکش ...  
و نمای خواب آلود از آنها به خارج نگاه میکردند ...  
صحنه ها موقیمیکه از قصر بیرون میآمدند لباس و ...  
چرخ میکردند تا برای تنبیه و سرکوبی رباننده ...  
دزموونا بروند . برخی بداخل زورقها می پریدند ...  
بیکه نزدیک بود در آب سرنگون شوند ، دیگران ...  
پیاده از روی پل میگذشتند و بعضی برای چیزی ...  
فراموش کرده بودند بر میکشند و دوباره بخارج ...  
برگردند .

در نمایش ما به ربوده شدن یک اشرافی ...  
بهدوست بوسیله چنان مغربی سیه چرده معنای ...  
مستحاکمی داده شده بود .

یکی از دوستان ساده لوح من بعد از دیدن ...  
نمایش بمن گفت ، تصور کن یک تاتار یا ایرانی ...  
بگراندوشی را از قصر گراندوک بدزدد ، در مسکو ...  
باتفاق خواهد افتاد ؟

در صحنه سنا رئیس قضات در حالیکه کلاه ...  
لالی و بدون لبای بسر داشت روی صندلی رسمی ...  
بودن نیست . سناورها همه کلاه سیاه بسر داشتند ...  
نوارهای پهن زربفت سرتاسر شانه هایشان را ...  
پوشاندند و دکمه های عجیبی از جواهر بزرگی ...  
نظم مرغ روی لباسشان نصب بود . تمام حاضران ...  
لباسهای به چهره داشتند . اینکار حالت کنجکام ...  
نمای به اثر ما میداد . با وجود اینکه حضور عده ای ...  
نگاه در یک مجلسی شبانه احمقانه می نمود ، ...  
می توانستم از اینکار که در مدت مسافرتم به ونیز ...  
آن توجه کرده بودم دست بردارم . اینکه این عمل ...  
مردمان برای نمایش ما نداشت مهم نبود .

اما چگونه گفتار معروف اتللو را در سنا ...  
نمایش کردیم ؟ بسیار بد . من یک داستان را بسادگی ...  
نویسیدم . زیرا در آن زمان هنوز پارزش هنری گفتار و ...  
نمایش را نمی نوردیدم و تصویر و تجسم نظاری در ...  
نمایش اهمیت بیشتری داشت . کریم من خوب نبود ...  
با انعام مناسب بنظر میرسید . در اثر مسومیتی ...  
که قسمت شرقی من در پاریس در من ایجاد کرده ...  
بود . حرکاتش را عینا تقلید میکردم . نکته قابل ذکر ...  
اینکه با وجود این حقیقت که در جامعه هنر پیشگی و ...  
نمایش بود هرگز قربانی سحر و افسون خوانندگان ...  
نمی توانم برانندم . بدینجهت مجبور بودم تشریح ...  
نمایش را بوسیله نمایشی را بکار بندم . مشخصات مشرق ...  
نمایش من و عادات و رفتار گذشته من سدی ...  
بکار کرده بود . من بطوری حرکات ناگهانی و

ساکنان بیابانهای بی فریاد عربستان که از فقر و تنگدستی به ننگ ...  
آمده بودند و در خود اتحادی نیز می دیدند به ویژه پس از چند فتح و ...  
گشایش جراتی شایسته ستایش نیز یافته بودند و از آنسوی سالهای سال بود که ...  
افسانه های کنجکام یاد آوردهی خسروان را می شنیدند و در آرزوی دست یافتن ...  
بدانها روز شماری می کردند ، باخوی کشتار و بیباکی همراه با ایمانی استوار ...  
و اتحادی بی سابقه - که زیر درفش اسلام پدید آمده بود - چون سیلی بشیائکن ...  
یسوی بیمار خسرو تهب زدند .

حمله ی عرب در اندیشه ی ایرانیان دیندار آن زمان در واقع بیاخواستن ...  
< امریمن نابکار > بود و آنها هیچگاه باین تن در نمی دادند که چیزی نور بر ...  
ظلمت را ببینند که هیچ بلکه وظیفه ی دینی آنان بود که < سیاه امریمن > را ...  
براندازند ، و این بر همگان آشکار است .

گذشته از آن اگر هم فرض کنیم که < این بردگان اجارا به میدانهای ...  
نبرد کشانده می شدند > باز هم نمی توانیم بپذیریم که < جانفشانی نمی کردند > ...  
چرا که بیش از چند سال از آن آگاهیم در انجمن نبردی که میان خسرو و ریز ...  
و هر کلیوس روی داد ، با وجود حرکت ناگهانی خسرو نبودن فرمانده شایسته ...  
همان < بردگان > لیکن به میل خود ، آنقدر در برابر دشمن بافشاری کردند ...  
که امپراتور روم ناچار به بازگشت از نزدیکی تیسفون شد . در صورتیکه آنگاه ...  
حس دینی به اندازه ی گام پورش عربان بر انگیزه نشده بود .

حالا بگذریم از همه ی اینها و فرض کنیم که ایرانیان < دروازه ها را بروی ...  
تازیان کشودند و به پیشواشان رفتند . > در این صورت چه علتی داشت که ...  
عربان سراسر کشور را به خاک و خون کشیدند شهرها را سوختند ، نشانی از فرهنگ ...  
و تمدن به جا نگذاشتند و از هیچ جنایتی فرو گذار نکردند ؟ آیا پادشاه پیشوا > ...  
این بود ؟ ولی کسانی که تسلیم می شدند در پناه اسلام بودند و < مسلمان برادر ...  
مسلمان > بود . حالا اگر کشتار میکردند به خاطر این بود که ایمان نیآورده ...  
بودند ، تسلیم نشده بودند ، مقاومت میکردند و از < پیشوا و باز کردن دروازه ها > ...  
دوری می جستند . جنایتهای عربان را همه شنیده ایم و اینجا هم نه مجال داریم و ...  
نه جایش است که آنها را بشمریم . لیکن اجساره دهید چند خط درین باره از ...  
تاریخنگاران بنام بشنویم .

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلامی ( ج ۳ ص ۴۶ ) گوید : خیر سوزانیدن ...  
کتابخانه های ایران و جز آن به اعمال در بیشتر تاریخهای مسلمانان آمده است ...  
و نویسنده ی کشف الطنون نیز در پیمایش سخن خود در بیان دانشهای گوناگون ...  
چکیده ی آنها را آورده است ... و این خلدون در این باره یاد آور شده گفته است ...  
< کجا رفت آن دانشهای ایرانی که عمر هنگام کشودن ایران به نابودی آنها ...  
فرمان داد ؟ >

به بینیم نرسخی درباره کارهای این مهمانان ناخوانده - که ایرانیان جلوگیر ...  
ورودشان بودند - چه می گوید ، < شهرها را ویران کردند ، خانه ها را سوختند ، ...  
مردم را از مسکن کوچاندند و همه ی آبادی ها را به گورستانی خاموش تبدیل ...  
کردند . > علت این کار چه بود ؟ با تاسف باید بگوییم که پیشوا بود و نه همکاری ...  
و همراهی . بلکه چون < مردم این کشور به این زودیها به بیدار عرب تن در ...  
نمی دادند و پادشاهان و فرزانان را محلی در برابر آنان می چنگیدند ( رک ، ...  
تاریخ بخارا ص ۴۵ به پس و ترجمه ی الفتوح اعثم قوفی ص ۳۲۴ )

همو در جایی دیگر باز چنین گوید ، < در هر باری اهل بخارا مسلمانان ...  
شدندی و باز چون عرب باز کشندی ردت آوردندی و قتیبه بن مسلم سه بار ایشان ...  
را مسلمان کرده بود باز ردت آورده کافر شده بودند . این بار چهارم قتیبه حرب ...  
کرد و شهر به گرفت و از بعد رنج بسیار اسلام آشکار کرد و مسلمانی اندر دل ...  
ایشان بنشانید بهر طریقی کار برایشان سخت گرفت > ولی چون مردم رغبتی به اسلام ...  
نشان نمی دادند ، < در شهر منادیان فرستاد تا ندا کنند که هر کسی به نماز آدینه ...  
حاضر شود ، دو درهم دهم > بیشتر توده ی مردم به خاطر دو درم در ظاهر گردن ...  
نهادند . لیکن توانگران تنگدست دو درمی ، به مسجد ها شدند و < به اول اسلام ...  
قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون رکوع شدی ...  
مردی که در بی ایشان بانگ زدی نکوتیان کنیت او چون سجده خواستندی کرد ...  
بانگ کردی نکوتیا نکون کنیت او > لیکن این تیر نکها هیچکدام نکرقت و ایشان ...  
اسلام پذیرفتند به ظاهر و به باطن بیت پرستی میکردند . قتیبه چنان صواب دید ...  
تا هر یک نیمه ای از خانه های خویش را به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و ...  
تا به ضرورت مسلمان باشند ... ( رک ، تاریخ بخارا ص ۵۷ - ۵۸ ) . با ...  
این وصف نمی دانیم چه گونه این سخن را بپذیریم که < مردم در برابر عرب ...  
مقاومت نکردند . >

بدون اینکه از موضوع پرت شویم ، باید بگوییم فسادی را که در انجمن ...  
روز کار دوری ساسانیان بر امور دینی و دولتی جاری بود انکار نمی کنیم و بشوی ...  
آگاه هستیم که آیین آورده ی < اشوزرتشت > اسالت و ماهیت خود را از دست ...  
داده بود و از بنیاد حالت دفاعی داشت و آمادگی سقوط بود [ حاشیه - این شایان ...  
توجه است که بیشتر متنهای دینی یهودی پس از خسرو اول ( اتوشیروان ) تدوین ...  
شده است )

حقیقت اینست که همین تباهی < دین و دولت > و اتحاد بی سابقه ای - که ...  
اسلام در تازیان پدید آورد - موجب شد که آنان از باختن به خاور دورترند ...  
و از خون توده جو بهاروان سازند . در تاریخ باید دید که این سیل خانمان برانداز ...  
چه گونه همه ی نشانه های فرهنگ و تمدن ما را از بین برد و اثری از آن به جا ...  
نگذاشت . ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ( ص ۵۹ ) درباره کارهای این قتیبه ...  
سردار خونخوار عرب چنین گوید ،

< هر کسی را که خط خوارزمی می دانست از دم شمشیر گذراند و آنان ...  
بقیه در صفحه ۸

تند ، شیوه راه رفتن و طرز تکاندن دست آن عرب ...  
را برای خود ساخته بودم که غالباً حتی در خارج ...  
صحنه نیز کنترل این حرکات از عهده ام خارج بود ...  
این حرکات بطور طبیعی در من الهام میشد و وجود ...  
می آمد . یک نکته دیگر در مورد کارگردانی صحنه ...  
را تاکید خواهم کرد که مشخص آن ایام بود و کمک ...  
میکرد که خطاهای هنر پیشگان مخفی بماند .

بمعنای نمونه ، در آخر صحنه سنا سناورها ...  
و همچنین اتللو و دزموونا و برابانسیو ...  
مجلس را ترک گفته بودند فقط پیشخدمت ها باقی ...  
میمانندند که مشعلها را خاموش کنند . و یاگو که ...  
مثل یک موش سیاه در کنجی مخفی شده بود . بجز ...  
نور مبهم و تاریک دوقانوس ، تاریکی کامل به یاگو ...  
فرست میداد که چهره مرده و بیروحش را پنهان ...  
کند . در همان زمان سدا ی گرا و رسای او در تاریکی ...  
بهرتر از همیشه شنیده میشد و بیش از پیش تهدید ...  
کننده بنظر میرسید . من با یک تیر دو نشان میزدم .  
از یک طرف عیب هنر پیشه را می پوشاندم و از جانب ...  
دیگر استعداد بخصوص او را بهتر جلوه گرمیافتم .  
بدینظریق کارگردان با مخفی کردن هنر پیشه باو ...  
کمک میکرد .

در صحنه قبرس نیز یکنوع تازگی برای ...  
آنزمان وجود داشت . قبلا باید توضیح بدهم که اگر ...  
چه در صحنه تاتر قبرس و ونیز بهم شبیه هستند ...- ولی بطور کلی ایندو باهم تفاوت بسیار دارند .
- قبرس جزئی از ترکیه است و اهالی آنرا ترکها
- تشکیل میدهند نه اروپائیان . بدینجهت تمام جمعیت
- زیادی که در این صحنه بازی میکردند در لباس
- ترکها بودند ، نباید فراموش کرد که اتللو قدم
- بجزیره ای گذاشته بود که در آن تازگی شورش
- سرکوب شده بود . یک جرعه کافی بود که آتش
- دوباره زبانه بکشد ، ترکها به فاتحین زیر چشمی
- نگاه میکردند . ونیزها با اینطور چیزها عادت نکرده
- بودند و از هیچ عملی ابا و امتناع نداشتند و طوری
- رفتار میکردند مانند اینکه در وطن خودشان هستند
- آنها شادی میکردند و در محلی که بنظر یک قهوه
- خانه ترک میآمد مشروب میآشامیدند . این قهوه خانه
- در قسمت میانی صحنه ، در گوشه یک خیابان شرقی
- باریک که در پشت تپه ها محو میشد ، ساخته شده بود
- از قهوه خانه آوای مجزون سرنا و سایر آلات
- موسیقی شرقی بگوش میرسید . مردم میخواندند و
- میرقصیدند و هر کس میتوانست سدا های مستانه را بشنود
- ترکها دسته دسته در خیابانها قدم میزدند و در حالیکه
- خنجرها را در کمر آماده نگاهداشته بودند زیر
- چشمی به اروپائیان نگاه میکردند .

در چنین موقعیتی یاگو طرح توطئه ای را ...  
میربخت که خیلی ظلمتر از آن بود که بتوان آنرا ...  
در یک صحنه نشان داد . هدف او از ایجاد نزاع ما ...  
بین دو افسریکه سر راهش ایستاده بودند خیلی مهمتر ...  
بود او می بایست آنها را مسئول شورش تازه ای در ...  
جزیره قلمداد کند ، او میدانست که یک جرعه کوچک ...  
کافی است که انقلاب جدیدی بوجود آورد . او ...  
جنگ بین مردم مست را میالنه آمیز و بصورت یک ...  
حادثه مهم جلوه میداد ، رودریگو را میفرستاد و ...  
خودش نیز در خیابانها میدوید تا دیگران را از آنچه ...  
که اتفاق افتاده بود باخبر کند . و بالاخره به منظور ...  
که داشت میرسید . شورش های جدید قبرسی در طول ...- دو خیابان بطرف قهوه خانه هجوم میآوردند تا با قتیحین
- حمله کنند و آنها را نابود سازند . دشنها ، شمشیر
- ها و چوبدستی ها در بالای سرشان برق میزد و نیزه ها
- در جلو صحنه و پشت بتماشاچیان آرایش جنگی
- میدادند و آماده حمله میشدند . بالاخره دو دسته از
- طرفین به و نیزه ها حملهور میشدند و جنگ آغاز میشد
- اتللو با شمشیر بزرگی که بنظر میرسید تمام جمعیت
- را بدو نیم خواهد کرد در میان انبوه جنگجویان
- می جست . در اینجا بود که در چنین کودال مرگ
- و زندگی میشد صفت جنگ آوری و شجاعت اتللو را
- تحسین کرد . و در همین جا بود که میشد سینه کاری
- شیطانی یاگو را آفرین گفت .

باید تعجب کرد که عمل کاسیو که چنین ...  
سر انجام شومی بیار آورده بود . چرا تا این اندازه ...  
در نظر اتللو وحشتناک جلوه میکرد . واضح است ...  
که چرا حکم او سخت و قساوتش جدی بود . بدین ...  
ترتیب جریان توطئه توسط کارگردان کاملاً توسعه ...  
پیدا کرده بود و او تا آنجا که میتوانست به هنر پیشه ...  
کمک میکرد .

( در نمره دیگر تمام میشود )



## بقیه نکته‌های دربر افتادن...

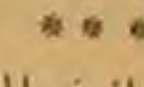
که از اخبار خوارزمیان آگاه بودند و این آگاهی‌ها را میان خود تدریس و بخش میکردند، نیز بدست‌های پیشین بودند داد. بر این است اخبار خوارزم آنگنان پوشیده ماند که پس از اسلام ناشدنی است از آن آگاهی‌هایی بدست آورد.

باز هم در باره‌ی پیداکرده‌های او در سوره‌های خورآسان چنین گوید: و چون نویسندگان و هر بندان (پیشوایان دینی) ایشان را بکشت و کتابها و نوشته‌هایشان را بسوخت مردم خوارزم امن ماندند و در کارهایی که بدان نیاز داشتند به محفوظات خود تکیه کردند. و چون روزگار دراز بر ایشان گذشت امور جزئی مختلف فیه را فراموش کردند و تنها مطالب‌های کلیه‌ی متفق علیه در یاد ایشان ماند.

اجازه بدهید باز گردیم به همان فتح الفتوح. در پیش سخن جرجی زربان را آوردم. اینک آگاهی‌یی که چلبی در کشف الظنون (چاپ استانبول ۱۳۰۱) به ما داده است:

... و هنگامی که کنور ایران (بدست عرب) گشوده شد در آن سرزمین کتابهای بسیاری بدست ایشان افتاد. سده‌س این و فاس به عمر خطاب در باره‌ی آن کتابها نامه نوشت و در برگرداندن آن کتابها به تازی برای مسلمانان اجازه خواست. عمر به او نوشت که آن کتابها را به آب افکنید چه اگر آنچه در آنهاست راهنمایی است خداوند ما را به راهنمای آن راهنمایی کرده‌است و اگر گمراهی است خداوند ما را از شر آن نگاهدارد! از این رو آنها را در آب یا در آتش افکندند و دانشهای ایرانیان که در آن کتابها گردآوری شده بود از میان رفت و بدست ما نرسید.

و نیز مقایسه کنید با گفته‌ی این خلدون در مقدمه.



این شایان توجه است که پس از فتح الفتوح سپاهی لشکر آنان تنها مردم مجروح و بلایات یابین تر بودند چه سرداران و امیران و جندیان که هیچگاه گردن نمی‌نهادند، یا کشته می‌شدند و یا فرار میکردند و زیر پرده میکوشیدند. و برخی هم در روستاها و شهرهای دور افتاده حتی تا چندین سده‌ی پسین همچنان مستقل به فرمانفرمایی پرداختند. وضع توانگران و مالداران هم از دو حال خارج نبود: یا گزیت می‌دادند و مال و جان و ناموس خود را بدینگونه می‌خریدند یا این که رخت سفر می‌بستند و به دیار بیکانه پناهنده می‌شدند (هنوز هم فرزندان آنان در هندوستان بنام پارسیان بیاد ایران زندگی می‌کنند) \*

سپاهی لشکر فقط تنگدستان و ناتوانان بودند که نه پای فرار داشتند و نه توانایی پرداخت گزیت و این توده مردم جمعیت اصلی هر سرزمین را تشکیل میدهند و اینها بودند که از فرمانروایان ساسانی هم دل خوشی نداشتند. بدینگونه این اندیشه پیش می‌آید که شاید به پیشواز عرب روندگان اینان باشند!

لیکن باید دانست که عقیده‌ی دینی این طبقه‌ی از مردم استوار تر از طبقه‌های دیگر بود و حنا برض اینکه می‌خواستند حکومت ساسانی را براندازند باز خیلی دور خواهد بود که بگویم با آنچه دلبستگی که به آیین و رسوم خود داشتند، دست همراهی بدشمن دین خود دهند و چیرگی آنان را - که در نظرشان چیرگی اهریمن و دیوان و کجشکان بود - به جان پذیرند.

اینجاست که گفته‌ی ابن بطوطه را در سفرنامه‌ی خود بیاد آوریم که گفت ایرانیان اسلام نیاورند جز بزور شمشیر عربان.

در انجام با سپاسگزاری از نویسنده محترم مقاله‌ی پیشین که این سخن را پیش کشیدند، قلم در می‌کشند.

در باره‌ی مقایسه‌ی وضع توده‌های مردم در پایان ساسانیان با دوران طلایی اسلام هم گفتنی بسیار است که باید بگاه دیگر بدان پرداخت.

### ح . م . اشاون

● آدینه: بد نیست این سخن را هم در باره همان پارسیان از آل احمد بخوانیم.

... شاید فرار از هند مادر بوده است - نخستین علت توجه ما به غرب. همین مادری که در روزهای مبادا چه آغوش گرمی بر ایمان گشاده داشته. بیکبار به الهامی زردشتیان پناه داده که ... به جزیه اسلامی تن ندادند و ما امروز پارسیان هند را از اخلاف آنان داریم که در سالهای استعمار بدجوری اهانت به ظلم انگلیس‌ها کردند. (نقل از غرب زدگی - ص ۱۲ و ۱۳)

## در پاسخ چند نامه

● تبریز - آقای نایل تبریزی

از مقاله‌ای که در باره احوال و آثار ما کسب کردی فرستاده‌ام در شماره‌های آینده استفاده خواهد شد. از نوشته‌های خود باز هم برای ما بفرستید.

● رشت - آقای محمود بدر طالبی

داستان زیارت رسید. از همکاریتان تشکر میکنیم.

● تبریز - ح. شوکت و همکلاسان

البته دوستی و محبت شما برای ما غنیمت بزرگی است. باز نظرتان را در باره آدینه برای ما بنویسید.

● تهران - دوشبزه شهین

اشارتان رسید. به نظر من باید اشعار نیمه‌پوشیده، امید، شاملو، فرخزاد، مقنون و ... را زیاد بخوانید.

● آقای میکائیل آرمیان مقاله‌ای درباره فولکلور کردی فرستاده‌اند که در شماره آینده چاپ خواهد شد.

منتظر بشود  
● انارستان = دفتر سوم اشعار مقنون آیینی  
● «اولدوز» و «کلاغها» قصه برای کودکان - نوشته بهرنگ

## بقیه فولکلور ...

بولاناسا، دورولمار

آج، قلنجا چاپار (یوگورر)

لوتن لوله‌چک، قالان سوره‌چک

ایگنه‌نی ساپلادین، اوچون‌دوگونوله

این نکته را هم باید تذکر داد که طبقه بندی ضرب‌المثل‌ها و سایر آثار فولکلوریک در مرحله جمع‌آوری بهیچ وجه مطرح نخواهد بود گرد آورنده‌این آثار صرفاً باید آنچه را شنیده و یادداشت کرده، عیناً منعکس کنند.

اکنون یک نگاه سطحی و کوتاه‌هم به قوشماجا میکسیم و قوشما، یعنی شعر و سرود، و «سوند» جا، برای تسمیه و تمیزآ آمده است. قوشماجانومی شعر فولکلوریک است که بر خلاف سایر انواع ادبی، از مطلب بخصوص صحبت نمیکند. نابالوئیست مرکب از عناصر و تصاویر ممنوع ولی هماهنگ که بیشتر آثار مدرنست های قرن معاصر را بیاد می‌آورند. حرکت از یک تصویر به تصویر دیگر با استفاده از قاعده تدامی معنایی است. گاهی هم با استفاده از کلمات هماهنگ. بعضی از این قطعات برای بچه‌ها سروده شده‌اند. قوشماجاخیلی زود در ذهن کودک نقش می‌بندد، حافظه‌اش را تقویت میکند، قوه تخیل او را بکاری اندازد و کمک میکند که حس زیبا شناسی کودک تکامل یابد. قسمت دیگری از قوشماجا آدا راری، مضمون‌های غنائی و حماسی‌اند. رجوع کنید به «قوشماجالار» و «تاهاجالار». انتشارات شمس تبریز [تعداد قوشماجاها از فولکلور ما بسیار کمتر از سایر انواع میباشد و بسیار ضروری است که ما نمونه‌های شناخته نشده را از گوشه و کنار ولایات دور و نزدیک جمع‌آوری کنیم. وجه بهتر که این نمونه‌ها به مهدآزادی آدینه و موافقین اثر فوق‌الذکر فرستاده شود.

انواع دیگری از شعر فولکلوریک داریم که مقید به وزن نیستند و بشکل نابالوهای قصه‌مانندی ساخته شده‌اند. ولی در همین قصه بود نشان هم روی قوشماجا حلول کرده است و در نتیجه، حوادث و تصاویر متنوعی را می‌بینیم که باز با استفاده از قاعده تدامی معنایی بهمدیگر جوش خورده‌اند.

روی این انواع شعری هم هنوز هیچگونه تحقیقی نشده‌است. فقط در کتاب فوق‌الذکر چند نمونه معرفی شده است (شماره‌های ۱۶ - ۱۹ - ۲۱) مولفین مسلماً این نوع آثار را هم در ردیف قوشماجا قرار داده‌اند. البته همانطوریکه گفته شد، وجوه مشترکی در این بین هست اما نمیتوان منکر وجود مستقل این نوع فولکلوریک شد.

گفتیم اینها مقید به وزن نیستند. اما یکنوع موسیقی بخصوصی کلمات و عبارت را بهمدیگر ربط میدهد و در بعضی قسمت‌های حساس، این موسیقی بصورت یکنوع وزن آزاد در می‌آید. در بعضی از قصه‌های کوتاه و افسانه‌ها هم از این نوع قطعات شعری بدون وزن گنجانده شده که میتوان بطور جداگانه جمع‌آوری کرد. اما قوشماجا مقید به وزن است و هر چند اکثر مصرع‌ها یا وزن هفت‌سیلابی ادامه می‌یابند، با وجود این مصرع‌های اولیه گاهی ۹ سیلابی است و بتدریج تعداد سیلاب‌ها به ۸ و ۷ تنزل می‌یابد. گاهی هم قوشماجاها دارای وزنی آزاد هستند قوشماجاها و قطعات بدون وزن از نظر فورم پدیده‌های بسیار جالبی هستند. در قطعات مزبور گاهی قواعد منطبق درهم میریزد، اشیاء موارد استعمال خود را ترک میکوبند و شاعریکه معلوم نیست چند صد سال قبل میزیسته، با عناصری انتزاع شده‌از دنیای خارج و در یک فورم آزاد از وزن، دنیای تازه‌ای می‌سازد. و انسان متوجه میشود که دید هنری خالقین این آثار چقدر به دید هنرمند قرن بیستم نزدیک است قالب‌های فولکلوریک خصوصاً همین انواع مورد بحث ظرفیت زیادی دارند که در شعر امروز مورد استفاده قرار گیرند باین ترتیب میتوان با استفاده از تراجیوه‌های مترقی فولکلوریک بطرف مدرنیسم رفت بدون اینکه در نمونه بیان از مردم فاصله گرفت. این همان کاریست که در ادبیات غرب باعث ایجاد نمونه‌های موفق شده است.

### ع . اوختای

● این موسیقی فولکلور خود وضع خاصی دارد و بحث راجع بآن به فرست دیگری موکول میگردد.

## بقیه بلوای تبریز

تفتنگه، دوازده نفر هشتاد غارت در پشت ازها در آورده (شکست فساحت معاندین دریافته، به جانب سرخاب گریزان شدند.

تابه حال در کوچه فوللار سنگر نداشتند امر فرمودند در آن کوچه‌ها نیز سنگر بستند و مستحفظ از مجاهدین گذاشتند تا صدمه‌ای از مخالفین به ایشان، دیگر نرسد. و از جانب امیر از جمیع سنگرها و بندرهای وی که یکی پیش مسجد آقا باقر است و دیگری از میدان کاهفروشان، سواره بیحد و شمار، یا یک عراده توپ جلو تهر آمده در دو بیست قدمی مرکز جناب سردار تسوپ را گذاشتند و سواره‌ها و شتربانی‌ها بامها و کاروانسرای این جناب را گرفتند و فوجی از جانب پشت مقبره سید ابراهیم داخل دربند علی آیرانچی، مشهور که رو بر روی انجمن حقیقت است شده و جمعی از جانب لکلر، درآمده.

ماحصل از شش جهت اطراف جناب سردار را احاطه نمودند. جنگ در مجاهدین اگر چه یک عشر در عده دشمن نبودند استقامت کرده مشغول تیراندازی شدند. به هیچ وجه از زخمهای پهلو شکاف هر دو لشکر قدم پس نمی گذاشتند و توپ مخالف در آن نزدیکی منزل سنگرها را خراب و دلهارا کباب می‌نمودند. در مقابل ایشان توپهای جناب سردار که در باغ بود، جنگاه (جنگ گاه) را درست نمی‌گرفت ولی به بعضی کاروانسرا مشرف بود، خالی می‌گردند.

و رحیمخان برای قتل پسرش حسین پاشاخان دلسوخته شده این دعوا را خودش بر ذمه گرفته و قدغن کرده اگر سواری قدم پس بگذارد با گلوله بزنند و قرار گذاشته بود که امروز باید کار جناب سردار را به آخر رسانند. لهذا از طرفین دعوی سخت شد که دل آدمی یاره می‌گشت. سدای توپ و تفتنگ کوش آسمان را کر نموده و لوله و آشوب روی جهان را گرفته بود. ناتمام